

بہتر انداز

س  
نینا و نیم

فیلہا، طوطیہا و  
یک خرگوش صورتی

ہوپا  
Hoopa



**ویسنس توست**

تصویرگر: سارا سانچس

مترجم: مریم مصلی

NINA & NIM 3: Elefantes, loros y un conejo rosa  
Text © 2016, Vicenç Tuset  
Illustrations © 2016, Sara Sánchez  
Copyright © 2016, for the present Spanish world-wide edition:  
Penguin Random House Grupo Editorial, S.A.U.  
Travessera de Gràcia, 47-49, Barcelona 08021, España  
Persian Translation © 2020, Houppa Publication

نشر هوپا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)، امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Penguin Random House خریداری کرده است.

### رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، ویسنس توست، و ناشر خارجی آن، پنگوئن رندوم هاوس، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه‌جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.

اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت ویسنس توست این کار را کرده است.



سرشناسه: توست، ویسنس  
Tuset, Vicenç

عنوان و نام پدیدآور: فیل‌ها، طوطی‌ها و یک خرگوش صورتی؛ توست؛

تصویرگر سارا سانچس؛ مترجم مریم مصلی.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۹۶ ص. مصور (رنگی).

فروست: نیئا و نیم؛ ۳.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۹۰-۸؛ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۸۷-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Elefantes, loros y un conejo rosa.

یادداشت: گروه سنی: ج.

موضوع: داستان‌های تخیلی

موضوع: Fantastic Fiction

موضوع: تخیل در کودکان — داستان

موضوع: Imagination in children -- Fiction

شناسه افزوده: سانچس، سارا، تصویرگر

شناسه افزوده: Sánchez, Sara (Illustrator)

شناسه افزوده: مصلی، مریم، مترجم

رده بندی دیویی: ۱۳۰۱۳۰

شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۸۲۳۶۲



**هوپا**  
Houppa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون

کوچه‌ی دوم الف، بلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵

تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

هرگونه استفاده از متن این کتاب فقط برای نقد

و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.

0000000000 00 0000000000



## نیئا و نیم<sup>۳</sup> فیل‌ها، طوطی‌ها و یک خرگوش صورتی

نویسنده: ویسنس توست

تصویرگر: سارا سانچس

مترجم: مریم مصلی

ویراستار: آزاده رادکیان‌پور

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: مریم عابدی - فربیا دولت‌آبادی

چاپ اول: ۱۳۹۹

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۸۷-۸

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۹۰-۸

### کریستف رام‌کننده:

صاحب سیرک کریستف است. مرد بدخلق و خویی است و در مقابل حیوانات فقط بلد است از شلاقش استفاده کند. آیا او رازهای بدتری را هم پنهان می‌کند؟ شاید در این ماجراجویی، نیم و نینا بتوانند چیزی یادش بدهند.



### فدریکو:

هنرمند است و موهای کمتر کسی مثل او ژولی پولی است. دوستدار طبیعت و حیوانات است. وقتی سیرک به شهرشان برسد، خیلی زود دلایلی برای اعتراض به آن‌ها پیدا می‌کند، اما... آیا نیم و نینا طرف او هستند؟



### بالریا:

بالریای بندباز به اندازه‌ی تخیلش بالا می‌پرد... یا شاید هم بیشتر. از سیرک خسته شده است. می‌خواهد تنهایی سفرکردن را شروع کند، ولی نمی‌داند چطور این کار را انجام دهد. آیا مواجه‌شدنش با نیم می‌تواند کمکی بهش کند؟



### آقای بالنسوئلا:

جهانگرد معروف و ستاره‌ی تلویزیون است که به مدرسه‌ی نینا می‌آید تا با دانش‌آموزان گپ بزند. آیا تمام چیزهایی که تعریف می‌کند، حقیقت دارد؟ یا فقط ترفندهای تلویزیونی است؟ فرصت‌های زیادی برای بررسی‌کردنش وجود خواهد داشت... آلاکاسام!



### نیم:

یک خرگوش صورتی و غول‌پیکر؟ نه. فقط این نیست. نیم دیوانه‌ترین و باحال‌ترین دوست نامرئی‌ای است که وجود دارد. با او هر اتفاقی ممکن است بیفتد و در آن صورت، مطمئناً سر و ته قضیه را با یک قهقهه هم می‌آورد! قوه‌ی تخیلت آن قدر قوی هست که ببینی‌اش؟



### نینا:

این نیناست، شخصیت اصلی داستان. آرزو دارد خبرنگار مهمی بشود. یک دوست نامرئی؟ نه. این توی برنامه‌اش نبود، اما... نینا باهوش و شجاع و مصمم است، اگرچه با بودن نیم در کنارش، باید خندیدن را هم یاد بگیرد!



### دنی:

بهترین دوست نیناست. و معروف‌ترینشان، چون پدر و مادرش هنرپیشه‌های خیلی مشهور و ثروتمندی هستند. اما این برای دنی اهمیت زیادی ندارد. موضوع موردعلاقه‌اش فناوری‌های جدید و جاسوسی است. بله. بله. همین‌طور است: دنی جوان‌ترین جاسوس دنیاست.

«بشتایید! برای اولین بار در این محله، سیرک بزرگ کریستف برگزار می‌شود. با حضور شیر، ببر، فیل، دلک، شعبده‌باز، بندباز... بشتایید!»

چهار بلندگو، هرکدام در یک گوشه‌ی میدان، بی‌وقفه این پیغام را تکرار می‌کردند. بقیه‌ی فضا را چادر بزرگ سیرک، دو یا سه قفس و چند کاروان برای هنرمندان اشغال کرده بود. نزدیک شروع نمایش بود و نینا، دخترک گزارشگر موقر، همه را از پیاده‌روی روبه‌رو زیرنظر داشت.

به خرگوش صورتی و غول‌پیکری که کنارش بود، گفت: «نیم، بهتره کاملاً نامرئی بشی.»

دوست خیالی‌اش، نیم، به‌آسانی دیده نمی‌شد. برای دیدنش تخیل زیادی نیاز بود. اما به‌هرحال نینا فکر می‌کرد سیرک جای خوبی برای خطرکردن نیست.

نیم پرسید: «اگه این طوری پیام، چی؟»  
با یک بشکن کاری کرد که کلاه‌ی لبه‌دار، عینک آفتابی و یک بارانی روی تنش ظاهر شود.





نینا قبل از جواب دادن، لحظه‌ای جدی بهش نگاه کرد.  
گفت: «نه. گوش‌هات پیداست. تازه، اگه این جووری بیای،  
باید بلیت بخری.»  
«راست می‌گی!»

نیم یک بشکن دیگر زد و حتی از مقابل چشم‌های نینا هم  
غیب شد. از خیابان رد شدند و کمی بعد رسیدند روبه‌روی  
یک باجه. با اینکه یکشنبه بود، آدم‌های کمی توی صف بودند.  
نینا که کمی احساس زرنگ‌بازی می‌کرد، گفت: «یک بلیت  
لطفاً.»

اما چیزی که باعث شد خشکش بزند، این بود که کسی با  
فریادِ «دخترخانم، این کار رو نکن! اون تو نرو...!» شانه‌اش را  
گرفت.



نینا با چشم‌هایی نیمه‌بسته چرخید، انگار گلدانی در حال افتادن روی سرش باشد، اما کسی که بازویش را گرفته بود، یک دوست بود.

«فدریکو؟»

«نینا! اینجا چی کار می‌کنی؟»

به نظر نینا، فدریکو علاوه بر اینکه بهترین نقاش دنیا بود، ژولی‌پولی‌ترین موها را هم بین پسرهای محله داشت. نینا و نیم خیلی به او مدیون بودند.

نینا توضیح داد: «خب دارم می‌رم سیرک. مگه نمی‌بینی؟ می‌خوام واسه‌ی روزنامه‌ی مدرسه یک رویدادنامه درباره‌ی این نمایش بنویسم...»

«آه...»

فدریکو نفسش را بیرون داد. پلاکاردی دستش بود که رویش تصویر رام‌کننده‌ای خشمگین و شیر خیلی غمگینی کشیده بود.

نینا به پلاکارد نگاه کرد و پرسید: «این چیه؟ خیلی باحاله.

خودت درستش کردی؟»

فدریکو جواب داد: «آره، ممنون. این یک پلاکارده برای اعتراض به سیرک.»

نینا با چشم‌های گشاد گفت: «اعتراض به سیرک؟»  
 «آره دیگه! به خاطر حیوون‌ها. نمی‌بینی توی چه قفس‌های کوچیکی نگهشون می‌دارن؟ و به زور شلاق چقدر ازشون کار می‌کشن!»

نینا متفکرانه پذیرفت: «درسته... طفلکی‌ها.»  
 فدریکو هیجان زده شد: «باید آزادشون کرد! نباید بری سیرک!»  
 نینا زمزمه کرد: «حال‌گیری نکن! من از سیرک خوشم می‌آد.»  
 فدریکو پذیرفت.  
 پرسید: «نیم، اونجایی؟»  
 ناگهان بالای سرش، معلق توی هوا، چشم‌های بزرگ خرگوش ظاهر شد.

نیم با چشمکی گفت: «سلام رفیق! ناشناس اومده‌ام.»  
 فدریکو لبخند زد. در همین حین نینا دستگاه ضبط‌صوتش را از جیبش درآورده بود.  
 گفت: «صبر کن. این مسائل مربوط به حیوون‌ها خیلی جالب‌اند. می‌تونم واسه‌ی گزارشم باهات مصاحبه کنم؟»  
 نور قرمز دستگاه ضبط صدا شروع کرد به چشمک‌زدن. اما همان لحظه دسته‌ی موسیقی سیرک شروع کرد به نواختن.

سروصدای ترومپت‌ها و طبل‌ها گرکننده بود.  
 نیم داد زد: «الان شروع می‌شه! بریم نینا، وگرنه دیر می‌رسیم!»  
 خرگوش دست گزارشگر را گرفت و او را به سمت داخل کشید، بدون اینکه از باجه عبور کند.  
 با هیجان گفت: «نمی‌خوام هیچی رو از دست بدم!»  
 نینا که تقریباً داشت پرواز می‌کرد، شاکی شد: «صبر کن!»  
 مردم دوروبرش جوری به او نگاه می‌کردند، انگار نمی‌فهمیدند چرا آن دختر این‌طور بالا و پایین می‌پرد.  
 نینا اصرار کرد: «صبر کن! باید بلیت بخرم! نیم...!»  
 هیچ‌کاری از دستش بر نمی‌آمد. نیم کشان‌کشان بردش توی چادر. تاریکی ناگهانی کمی گیجش کرد. نینا، عصبانی، آخرین تلاشش را کرد و موفق شد خودش را خلاص کند.



عجیبه که آدمیزاد  
کتاب هاش رو نمی خوره!



هوپا، ناشر کتاب های خوردنی